

## تأویل از دیدگاه علامه طباطبایی

آیت الله محمد هادی معرفت

تأویل، از ریشه (آل اولاً = رجوع رجوعاً: بازگشتن) گرفته شده است و معنی: بازگرداندن می دهد. از این رو، تأویل و ارجاع به یک معنی هستند. جز آن که تأویل در امور معنوی بیشتر به کار می رود؛ مانند امور متشابهه: گفتار یا کردار، که قابل تأویل و توجیه باشد و ظاهر مشکوک و شبهه ناک آن به سوی حقیقتی استوار هدایت می شود، یعنی ظاهر سرگردان آن را به آن سو باز می گردانند. پس تأویل، تفسیر و توضیحی است که علاوه بر رفع ابهام، دفع شبهه نیز می کند و بیننده یا شنونده را که حیرت زده است، درمقابل حقیقتی قابل قبول قرار می دهد.

خضر، هنگامی که موسی بر کارهای شگفت انگیز او خرده گرفت، می گوید:

(سأنبؤک بتأویل مالم تستطع علیه صبراً) کهف / ۷۸

اکنون تو را، بر حقیقتی که نتوانستی بر ظاهر آن شکیبایی، آگاه می سازم. سپس در پایان گفتار خود افزود:

(ذلک تأویل مالم تسطع علیه صبراً) کهف / ۸۲

این بود، تفسیر و توضیح آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی.

معانی تأویل

تأویل در چهار معنی استعمال شده که سه مورد آن در قرآن به کاررفته و مورد چهارم، تنها در کلام سلف آمده است:

۱. توجیه کردن متشابه

متشابه آن است که ظاهری شبهه ناک داشته، موضع حق گونه آن، به گونه باطل جلوه کند. حق و باطل به یکدیگر اشتباه شده موجب حیرت گردد.

راغب اصفهانی گوید:

(المتشابه ما تشابه بغیره.)

متشابه آن است که به چیز دیگر اشتباه شود.

لذا بیننده در حیرت است، که آنچه می بیند حق است یا باطل؟!

تأویل متشابه، آن گاه است که بیننده را از حیرت درآورده، نظر او را به وجه صحیح آن معطوف دارد، در واقع چهره لفظ را به آن سو که تنها حق خودنمایی می کند بازگرداند.

تشابه گاه در گفتار و گاه در کردار پدید می گردد.

تشابه در گفتار، مانند آیات متشابهه قرآن. چنانکه در سوره آل عمران آیه ۷ می خوانیم:

(هوآلذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکّمات هنّ امّ الکتاب و آخر متشابهات فامّا آلذین فی قلوبهم

زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله ... )

او کتاب را بر تو فرو فرستاد. بخش اعظم آن آیه های محکم هستند (استوار و خلل ناپذیر) که مرجعیت کتاب را همان آیات (محکمه) تشکیل می دهند. (هم برابر همگان و هم برای حلّ متشابهات) برخی دیگر از آیات، متشابه هستند (ظاهری شبهه انگیز دارند). کسانی که در دلپایشان کجی هست دنبال چنین آیاتی می روند؛ زیرا در پی آشوبگری (در عقاید و افکار) بوده، خواهان تأویل آن بر وفق مراد خویش می باشند.

تشابه در کردار، مانند سرگذشت خضر و موسی و کارهای حیرت انگیزی که در آن میان رخ داد.  
۲. تعبیر رؤیا

درسوره یوسف، واژه تاویل، هشت بار در این معنی استعمال شده است و آن بدین مناسبت است که در خواب، مطالبی به صورت رمز ارائه می گردد، تا با تعبیر صحیح باز شده، حقیقتی که اراده شده است، مکشوف گردد.

یعقوب، درباره یوسف می گوید:

(و کذلک یجتبیک ربّک و یعلّمک من تأویل الأحادیث و یتّم نعمته علیک...)

این چنین است که پروردگارت تو را بر می گزیند و بر حقایق نموده آگاه می سازد و نعمت خود را بر تو کامل می نماید.

اشاره به نمودهایی است که در خواب جلوه گر می شود، بازگشت هر یک به حقایق نهفته در پس آن راه، افرادی شایسته همچون یوسف می دانند.

لذا آن گاه که عزیز مصر در خواب دید، که هفت گاو لاغر بر هفت گاو فربه چیره شده، و در کنار آن هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک مشاهده نمود، از اطرافیان خود، تعبیر آن را جویا شد:

(یا ایّها الملائه أفتونی فی رؤیای ان کنتم للرؤیا تعبرون ) یوسف/۴۵

یکی از زندانیان نجات یافته، به او گفت:

(انا أنبؤکم بتأویله فارسلون. یوسف ایّها الصّدّیق أفتنا فی سبع بقرات... ) یوسف/۴۸

من شما را به تعبیر آن آگاه می سازم، مرا بفرستید تا از یوسف صدّیق جویا شوم...

پس هر یک از گاوهای فربه و لاغر، به سالهای فراوانی و خشکسالی اشارت دارند. دلی آگاه و باطنی روشن می خواهد تا حقایق نهفته در پس این نموده را دریابد.

۳. عاقبت امر و سرانجام کار

درسوره اسراء آیه ۳۵ می خوانیم:

(و زنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و أحسن تأویلاً)

با ترازویی استوار کش وزن کنید. این راه بهترین است و سرانجام آن نیکوتر است.

و در سوره اعراف آیه ۵۳ آمده است:

(هل ینظرون الاّ تأویله یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربّنا بالحقّ فهل لنا

من شفعاء فیشفعوا لنا او نردّ فنعمل غیرالذی کنا نعمل قد خسروا أنفسهم و ضلّ عنهم ماکانوا

یفترون)

آیا درانتظار آنند تا سرانجام قرآن چه می شود؟ آن روز خواهد رسید. پس کسانی که آن را به دست فراموشی سپرده اند، خواهند گفت: آری پیامبران، برحق بودند، آیا اکنون برای ما شفیعانی وجود دارد، یا آن که باز گردیم و کاری دگر کنیم. البته خویشتن را از دست داده، وهرآنچه ه بافته اند از یاد برده اند.

و در سوره نساء آیه ۵۹ می خوانیم:

(یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلک خیر و أحسن تأویلاً)  
فرمانبردار خدا و رسول و رهبران خویش باشید. هرگاه درگیر چیزی شدید، به خدا و رسول واگذارید، اگر به خدا و قیامت ایمان دارید؛ زیرا این بهترین راه است برای نجات از تفرقه و دوسو شدن، و سرانجام آن نیز نیکوتر خواهد بود.

۴. چهارمین معنی، و شاید عمده ترین آن، که در کلام سلف آمده:

برداشت‌های کلی و همه جانبه را که از آیه استفاده می شود، تأویل می گویند، درمقابل تنزیل که خصوص مورد نزول، مقصود است.

می دانیم که قرآن به صورت کتاب مدون نازل نگردیده، بلکه به صورت پراکنده و در مناسبت‌های مختلف و در رفع مشکلات پیش آمده و گوناگون نازل شده است و هر یک از آن پیش آمده‌ها را سبب نزول یا شأن نزول می گویند و آیه نازل شده، نمی تواند به آن حادثه نظر نداشته باشد. همین امر موجب می گردد که آیه، جنبه خصوصی به خود بگیرد، و در ظاهر مخصوص همان مورد نزول بوده باشد.

و اگر چنین بود، هرآینه قرآن از انتفاع همگانی ساقط می گردید، و تنها به عنوان چاره ای مقطعی مورد استفاده قرار می گرفت. ولی چنین نیست، قرآن کتاب هدایت همگانی است و برای همیشه زنده و جاوید است.

لذا خصوصیات موارد نزول آیات، موجب تخصیص در مفاد آیه ها نمی گردد و باید جنبه های عمومی آیات را مد نظر قرار داد و از همین جنبه ها، برداشت‌های کلی و همه جانبه را استفاده نمود.

این گونه برداشت‌های کلی و همه جانبه را، تأویل می گویند و بدین گونه قرآن برای همیشه قابل انطباق بوده و موارد مشابه، در هر زمان و مکان، مشمول عموم آیه قرار می گیرد.

(العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد.)

اعتبار، به عموم لفظ است. خصوصیات مورد، منظور نیست.

از این رو، جنبه خاص آیه را که به مورد خاص نظر دارد، تنزیل می گویند. درمقابل تأویل که همان جنبه های عمومی و برداشت‌های کلی آیه است.

بنابراین، تمامی آیات قرآن دارای تأویل به این معنی می باشد، درحالی که تأویل به معنای توجیه نمودن، مخصوص آیات متشابه است.

همین برداشتهای کلی و همه جانبه که به نام تأویل خوانده می شود، با نام (بطن) نیز گفته می شود، درمقابل (ظهر) که همان معنای ظاهری کلام است و با استفاده از قرائن خاص به دست می آید.

اصطلاح ظهر و بطن، از روز اول، مرادف اصطلاح تنزیل و تأویل بوده است.

پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

(ما فی القرآن آیه الآ و لها ظهر و بطن.)

درقرآن آیه ای نیست، مگر آن که علاوه بر دلالت خاص و ظاهری آن، دلالتی دیگر، گسترده تر و همه جانبه دربردارد.

از امام باقر(ع) پرسیدند: مقصود از ظهر و بطن چیست؟

فرمود:

(ظهره تنزیله، و بطنه تأویله. منه ما قد مضی ومنه ما لم یکن. یجری ما تجری الشمس و القمر.) ۱  
ظاهر آیه همان است که با درنظرگرفتن مورد نزول، فهمیده می شود، ولی دلالت نهفته که در بردارد، برداشتهای کلی و قابل انطباق در هر زمان و مکان، بر پیش آمدهای مشابه، مقصود می باشد که جان کلام را تشکیل می دهد. برخی گذشته، و برخی هنوز نیامده است. قرآن پیوسته مانند آفتاب و ماه، جریان دارد و زنده و جاوید است.

مثلاً در سوره قصص آیه ۱۷ می خوانیم:

(قال ربّ بماأنعمت علیّ فلن أکون ظهیراً للمجرمین)

موسی(ع) پس از آن که به حدّ رشد رسید و جوانی نیرومند گردید، آزادانه وارد شهر شد و دو نفر را که یکی از دوستان و دیگری از دشمنان بود، دید که با هم در ستیزند. آن دوست از وی کمک طلبید، دراین هنگام موسی با مشتی گره کرده برآن دشمن حمله آورد، که در دم جان سپرد. موسی ازاین پیش آمد غیرمنتظره درحیرت شده ناراحت گردید، وآن را از چیره شدن خودخواهی که عملی شیطان گونه است دانست و از خدا آمرزش طلبید.

آن گاه با خود پیمان بست که هیچ گاه درجهت تباهی نفس و تبه کاران گام برندارد، با خدای خود گفت:

پروردگارا! درمقابل این نعمت که به من ارزانی داشتی (نعمت برومندی و علم و حکمت) در شکرانه این نعمتهای بزرگ، عهد می کنم که هرگز پشتوانه مجرمان قرار نگیرم.

این یک راز و نیاز خاصی است که میان موسی و خدایش جریان یافته است.

برداشت کلی از آیه: باید از نیروهای خدادادی حسن استفاده نمود، وهرگز درجهت سوء استفاده تبه کاران قرار نگرفت. هیچ دانشمندی نباید بگذارد، زورمندان جهان از دانش وی، درجهت استعمار و استکبار یا استثمار و استضعاف دیگران استفاده کنند.

این یک برداشت اخلاقی اجتماعی از آیه کریمه است.

وهمچنین کلام موسی(ع) (قال اعوذ بالله أن أكون من الجاهلین) به دنبال سخن بنی اسرائیل: (قالوا أّتخذنا هزواً) (بقره / ۶۷) در مسأله (ذبح بقره) می رساند که مردان بزرگ، شایسته نیست دیگران را به باد سخره گیرند، زیرا چنین کاری از جهل و فرومایگی حکایت دارد.

و در رابطه با برداشت فقهی، در سوره انفال آیه ۴۱ می خوانیم:

(واعلموا انّ ما غنمتم من شیء فانّ لله خمسه و للرّسول ولذی القربی ... )

این آیه، در رابطه با غنائم جنگی در جنگ بدر نازل گردید.

غنائم، جمع غنیمت، به دست آوردهای جنگی گفته می شود که با الغاء خصوصیت واقعۀ بدر، غنائم همه جنگها را شامل می گردد.

ولی امام محمد باقر(ع) از آن فراتر رفته: از عموم موصول، و اطلاق ماده (غنم) که مطلق بهره است، استفاده کرده و فرموده است:

(فأمّا الغنائم والفوائد، فهی واجبۀ علیهم فی کلّ عام. قال الله تعالی: واعلموا انّ ما غنمتم من شیء فانّ لله خمسه و للرّسول ولذی القربی)

و نیز امام موسی بن جعفر(ع) فرموده است:

(الخمس فی کلّ ما أفاد النّاس من قلیل أو کثیر). ۲

خمس، در آنچه مردم بهره برند، کم یا زیاد، فریضه است.

مسأله مالیات تأمین کننده بودجه کشور نیز از مسأله انفاق فی سبیل الله برداشت می شود.

انفاق در راه خدا که در قرآن کریم، دهها بار، بر آن تأکید شده، برخی آن را منسوخ دانسته، گمان برده اند که وجوب انفاق، پیش از تشریح زکات بوده است.

در صورتی که میان فریضه زکات و وجوب انفاق فی سبیل الله، تنافی وجود ندارد. انفاق فی سبیل الله، یعنی سرمایه گذاری در راه تثبیت (کلمۀ الله) بر روی زمین.

در تحکیم پایه های حکومت عدل اسلامی، که همان راه خدایی و فی سبیل الله است، باید کوشید. دولت عدل الهی باید نیرومند باشد، تا بتواند سایه عدل خود را بر جهانیان بگستراند.

نیرومندی در ابعاد مختلف سیاسی، نظامی، صنعتی، کشاورزی، علمی، فرهنگی و ... که لازمه دولت قدرتمند اسلامی است، نیاز به صرف بودجه متناسب دارد.

زیرا هریک از این ابعاد، نیرویی هستند، که همگی بریک نیرو تکیه دارند، و آن نیروی مال است که (قوام الملک بالمال).

از این رو گفته اند:

(المال طاقة یمکن تحویلها الی ایّ طاقة شئت).

مال (بودجه) نیرویی است که به هر نیرویی، قابل تبدیل است.

پس انفاق فی سبیل الله، یعنی تأمین بودجه لازم و متناسب با اداره یک کشور نیرومند، در ابعاد مختلف کشورداری.

البته بذل مال در راه خدا، به منظور تحکیم پایه های حکومت عدل اسلامی، در آن روزگار، بارزترین نمونه آن، تأمین بودجه جنگ با کفار بود که از همه طرف به اسلام و مسلمین حمله ور شده بودند، و

درصد ریشه کن کردن حکومت نوپای عدل الهی بودند، ولی این دلیل برانحصار نیست، که سبیل الله را تنها مسأله جنگ بدانیم!

سبیل الله، یعنی راه خدا، که سایه دولت حق است.

برابر این برداشت، درهرزمان وهرمکان، هرگاه تثبیت کلمه عدل الهی، نیاز به بودجه داشته باشد، بر مسلمین است که با جان و دل آن را تأمین کنند.

واین که چند و چون آن، در زبان دلیل، مشخص نشده، بدین جهت است که به اندازه نیاز و مقدار مصرفی لازم برای دولت بستگی دارد، که دولت مردان شایسته و کارشناسان آزموده، مقدار تعیین آن را به گونه ای که اجحاف نشود و بر ضعیفان بارسنگین گذارده نشود، مشخص می کنند.

درسوره بقره، پس از دستورهایی: (وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم... وقاتلوهم حیث ثقتموهم وأخرجوهم من حیث أخرجوكم... والفتنة أشد من القتل... وقاتلوهم حتی لاتكون فتنة... ویکون الذین لله... آمده است:

(وانفقوا فی سبیل الله ولاتلقوا بأیدیکم الی التهلکة...) بقره/ ۱۹۰ - ۱۹۵

زیرا کوتاهی نمودن دراین راه، به تباهی کشیدن خویش است.

مسلمانان که هستی آنان به سرنوشت اسلامی بستگی دارد، هرچه بیش تر و بهتر در تثبیت پایه های حکومت عدل اسلامی بکوشند، در بزرگی و سرافرازی خویش کوشیده اند.

واین همان مالیات اسلامی است که قرآن، با عنوان: انفاق فی سبیل الله، از آن یاد کرده است. دولت حق دارد، به حسب نیاز، برداردها یا وسائل کار و... مالیات متناسب مقرر دارد.

امیرالمؤمنین(ع) برابر نیاز آن زمان، برهر اسب بارکش، درسال یک دینار وبراسب سواری دودینار، فریضه مقرر فرمود. ۳

ثقة الاسلام کلینی، در روایت صحیح از دوامام بزرگوار، امام باقر وامام صادق علیهما السلام، روایت کرده است:

(وضع امیرالمؤمنین(ع) علی الخیل العتاق الراعیة، فی کلّ فرس فی کلّ عام دینارین، وجعل علی البراذین دیناراً). ۴

برخی گمان کرده اند حکم یادشده، زکات است! حال آن که این حکم تنها جعل مالیات است، زیرا هیچ شباهتی به زکات ندارد وبه مالیات شبیه تر است.

ونیز در رابطه با مسائل امامت و کلام، در سوره ملک آیه ۳۰ می خوانیم:

(قل أرايتم ان أصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین)

هرگاه آب، که مورد دسترس شماست، فروکش نمود، چه کسی دگرباره آبی گوارا دراختیار شما قرار می دهد؟

این یکی از صدها موردی است که قرآن نعمتهای الهی را گوشزد کرده، مردم را به شکرانه آن دعوت نموده است. ازجمله آب که مایه حیات است و افزایش و فروکش آن، از اختیار بشر بیرون است.

امام محمد باقر(ع) درمقام تأویل و بیان بطن آیه، می فرماید:

(اذا فقدتم امامکم فلم تروه فماذا تصنعون؟)

هرگاه امام وقت را از دست دادید، چه می کنید؟ جز آن که خداوند دگر باره امامی به شما معرفی کند!

امام هشتم (ع) در این زمینه فرموده است:

(مأؤکم ابوابکم الائمه علیهم السلام والأئمة ابواب الله. فمن یأتیکم بماء معین ای یأتیکم بعلم الامام)

۵

پرواضح است که استعاره آب برای علم، که مایه حیات معنوی است، و نیز شخصیت والای امام و رهبر شرعی که مایه سعادت زندگی است، کاملاً معقول و مقبول عقول می باشد. پس در این آیه، جنبه (مایه حیات بودن آب) مورد نظر قرار گرفته، که قابل انطباق بر مصداق اتم (مایه سعادت دنیا و آخرت) است و امام (ع) از همین جنبه استفاده فرموده است.

تاویل از دیدگاه ابن تیمیه

تاویل، در گفته ابن تیمیه، از قبیل معانی نیست، بلکه حقیقتی است که الفاظ و معانی از آن حکایت دارند.

ابن تیمیه می نویسد:

( اصطلاح تاویل در مقابل تفسیر، اصطلاحی است که در گفتار متأخرین رایج گشته، آن را از معانی باطنه دانسته اند، در مقابل معانی ظاهره که به آن تفسیر گفته اند.)

و می افزاید:

(تاویل در اصلاح سلف، به دو معنی گفته می شود:

۱. تفسیر کلام و بیان معنی آن، چنانکه در تفسیر طبری پیوسته آمده است: (الكلام فی تاویل هذه الآیة)، یا (اختلف أهل التاویل فی هذه الآیة). مقصود وی همان تفسیر آیه است.

۲. حقیقت مراد و جان کلام می باشد. اگر کلام، طلب باشد، تاویل آن، حقیقت مطلوب است. و اگر خبر باشد، تاویل آن، همان چیزی است که از آن خبر داده شده است.

تاویل به این معنی (حقیقت خارجی) - که سومین معنی به شمار می رود، با دو معنی یاد شده، فاصله بسیار دارد؛ زیرا تاویل به آن معانی از قبیل علم و سخن است، مانند تفسیر و شرح و توضیح، و جایگاه تاویل در آن صورت، قلب و زبان است، و دارای وجود ذهنی و لفظی و کتبی است.

ولی تاویل به این معنی، تنها وجود خارجی در گذشته یا در آینده دارد. هرگاه گفته شود: طلعت الشمس، تاویل آن همان طلوع آفتاب است، که در خارج تحقق یافته است.

و این معنی سوم، همان لغت قرآن است که بر آن نازل گردیده است. ۶

ابن تیمیه در توضیح گفتار خود آورده است:

دانستن تفسیر لفظ و معنی و تصور آن در قلب، غیر از شناخت حقیقت مراد است که وجود خارجی دارد. هر چیزی دارای مراتب چهارگانه وجودی می باشد: وجود ذهنی، وجود لفظی، وجود کتبی و

وجود عینی.

هرسخن، لفظی است که دارای معنایی می باشد که در قلب وجود دارد، و به صورت نقش کتابت نیز درمی آید. و هرکه کلامی را دریافت کرد، جز لفظ و معنی و نقش چیزی دریافت نکرده است. و آن جدا از حقیقت موجود در خارج است.

مثلاً، اهل کتاب، اوصاف پیغمبر اسلام(ص) را در کتابهای خویش می دانستند، و آن چیزی جز شناخت کلام و معنی و تفسیر آن نبود، ولی تأویل آن، شخص(محمد(ص)) پیغمبر گرامی است. پس شناخت شخص شخیص وی، شناخت تأویل آن گفته ها و نوشته هاست.

همچنین انسان، مشاعر حجّ و مراسم آن را می داند. مسجدالحرام، کعبه، منی، عرفات، مزدلفه را شناخت دارد، ولی شناخت حقیقی آن گاه است که از نزدیک آن را مشاهده کند.

نیز در خواب چیزهایی می بیند، تعبیرکننده آن را تعبیر می کند، همه آن را درک می کند، ولی هنگامی که رؤیای وی تحقق خارجی پیدا کند، این همان تأویل رؤیای وی خواهد بود.

ماکنون، تأویل گفته ها و وعد و وعیدهای قرآن را می دانیم، ولی نمی دانیم چه هنگام انجام می شود، چنانکه خداوند فرموده است: (هل ينظرون الاّ تأويله يوم يأتى تأويله)... ۷

سید محمد رشیدرضا، این گفتار را نهایت تحقیق دانسته، گمان برده است که بالاتر از آن، تحقیقی نخواهد بود. ۸

در این گفتار چیزی جز مسأله (مصادیق) که وجود عینی (مفاهیم) است، مطرح نشده است. البته تمامی الفاظ و عبارات و نیز مفاهیم و تصورات، از حقایق عینی حکایت دارند که در اصطلاح به آن (مصدق) می گویند. نیز تمامی مفاهیم، به مصادیق آنها بازگشت دارند؛ زیرا هر حاکمی، محکمی ع نه دارد و از آن حکایت می کند و از آن نشأت گرفته و به آن باز می گردد، ولی متعارف نبوده است که به مصداق، تأویل گفته شود. گرچه، از نظر لغت، مانعی ندارد، زیرا بازگشت الفاظ و معانی به مصادیق خواهد بود، ولی صدق لغوی، با اصطلاح عرفی، آن هم اصطلاح اهل فن خاصّ (مانند علم تفسیر) تفاوت دارد و نباید با یکدیگر در آمیخته شود. بویژه الفاظ وارده در قرآن و نیز در اصطلاح اهل تفسیر - سلف یا خلف - باید در سایه اصطلاح استعمال کنندگان، معنی و مراد از آن را جست و جو کرد، که شرح آن رفت:

تأویل - در لغت - از ریشه اول به معنای رجوع گرفته شده و معنای بازگردانیدن می دهد.

تأویل در قرآن، به سه معنی استعمال شده است:

۱. توجیه کردن متشابهات.

۲. تعبیر رؤیا.

۳. عاقبت امر.

و در اصطلاح سلف، تأویل در مقابل تنزیل استعمال شده است، که بازگویی همان اصطلاح (ظهر و بطن) می باشد. تنزیل، تفسیر ظاهری کلام است که طبق مقررات کلامی (اصول محاوره) و قرائن و دلائل موجود در حال تکلم، تفسیر و تبیین می گردد.

ولی تأویل، معنی گسترده تر و قابل انطباق بر هر زمان و مکان و برداشت کلی کلام می باشد، که به آن (بطن) نیز می گویند.



این است تمامی آنچه از واژه (تأویل) در اصطلاح اهل تفسیر، متعارف بوده و می باشد. و همگی از قبیل مفاهیم بوده است، هرگز متعارف نبوده که مصداق خارجی چیزی را تأویل گویند. آری (لامشاحه فی الاصطلاح) اگر کسی از خود، اصطلاح تازه ای دارد، با او بحثی نداریم، ولی نباید اصطلاح خویش را بر دیگران به خصوص اهل فن، تحمیل کند، بویژه قرآن کریم، هرگز قابل تحمیل نیست. مثلاً آن جا که می فرماید:

(فأما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم...)

آیا فتنه جوینان به دنبال مصداق خارجی متشابهاتند؟ یا در پی آنند تا متشابهات را طبق خواسته خویش، تفسیر و تأویل نمایند؟! (یعنی: آیه را آن گونه که می خواهند توجیه کرده به آن سو برند) و نیز خداوند، آیا مصداق متشابه را می داند، یا تفسیر صحیح آن را؟! و آن جا که عزیز مصر درخواست کرد تا خواب او را تعبیر کنند، (افتونی فی رؤیای ان کنتم للرؤیا تعبرون) در جواب او گفتند: (اضغاث احلام وما نحن بتأويل الاحلام بعالمين). سپس یکی از آن دونفر که از زندان نجات یافته بود، گفت:

(انا انبؤکم بتأويله فارسلون) یوسف / ۴۳ - ۴۵

آیا در این گفت و شنودها، مسأله ای به نام مصداق عینی مطرح بود، یا در پی تعبیر خواب و تفسیر رموز و اشاراتی بودند که در خواب، به عزیز مصر، ارائه شده بود؟! در تمامی مواردی که واژه تأویل، در قرآن آمده است، جزمعانی یادشده چیز دیگری نمی تواند مقصود باشد که با مراجعه به تک تک موارد، این مطلب به خوبی روشن می گردد.

نقد علامه بر ابن تیمیه

علامه طباطبایی - قدس سره - با مطرح کردن نظریه ابن تیمیه، برخی از جوانب آن را مناقشه فرموده است، ولی اصل نظریه را پذیرفته است که تأویل حقیقتی است عینی، که منشأ و مستند همه تعالیم والای قرآنی قرار گرفته و چیزی از قبیل الفاظ ومعانی نیست، بلکه حقیقت عینی خارج ی است.

علامه در این زمینه، راهی جدا از راه ابن تیمیه رفته است؛ راهی عمیق و دقیق و فراتر از سطحی که او در آن سیر می کرده است.

علامه گفتار ابن تیمیه را با عنوان چهارمین وجه در تفسیر تأویل، چنین بیان می دارد:

(ان التأویل لیس من قبیل المعانی المرادة باللفظ، بل هو امر عینی یعتمد علیه، فان کان طلباً، فتأويله هی المصلحة الّتی اوجبت انشاء الطلب. وان کان خبراً، فان کان اخباراً عن الماضي، کان تأويله هی نفس الحوادث الواقعة فی الظرف الماضي. وان کان اخباراً عن المستقبل أو الحال، فاما أن یکون المخبر به ممّا تناله الحواس أو تدرکه العقول، کان تأويله أيضاً ماهو فی الخارج من القضايا الواقعة أو یکون من الامور الغیبیة الّتی لاتنالها الحواس ولاتدرکها العقول، کالامور الّراجعة الی احوال القيامة والبعث والنشور... فتأويلها أيضاً ن فس حقائقها الخارجیة... ۹

سپس در صدد مناقشه آن برآمده، چنین می نویسد:

(آنه وان أصاب في بعض كلامه، لكنّه أخطأ في بعضه الآخر: أنه أصاب في القول بأنّ التأويل لا يختص بالمتشابه، بل هو عام لجميع القرآن. وكذا القول بأنّ التأويل ليس من سنخ المدلول اللفظي، بل هو امر خارجي يبتنى عليه الكلام. لكنّه أخطأ في عدّ كلّ امر خارجي مرتبط ب مضمون الكلام - حتى مصاديق الأخبار الحاكیة عن الحوادث الماضيّة والمستقبلّة - تأويلاً للكلام...) ۱۰

آن گاه در صدد تبیین حقیقت تأویل برآمده، چنین افاده می فرماید:

(الحقّ في تفسير التأويل انه الحقيقة الواقعية التي تستند اليها البيانات القرآنية، من حكم أو موعظة أو حكمه، وأنه موجود لجميع الآيات القرآنية محكمها و متشابهها. وأنه ليس من قبيل المفاهيم المدلول عليها بالألفاظ، بل هي: من الامور العينية المتعالية من أن ي حيط بها شبكات الألفاظ، وأما قيدها الله سبحانه بقيد الألفاظ لتقريبها من اذهاننا بعض التقريب، فهي كالامثال تضرب ليقرب بها المقاصد وتوضح، بحسب ما يناسب فهم السامع، كما قال تعالى: (والكتاب المبين. أنا جعلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون. وأنه في أم الكتاب لدينا لعليّ حكيم) (الزخرف/۲-۴) ۱۱

پیش تر نیز فرموده است:

(المراد بتأويل الآية ليس مفهوماً من المفاهيم تدل عليه الآية، سواء أكان مخالفاً لظاهرها أم موافقاً، بل هو من قبيل الامور الخارجيّة. ولا كلّ امر خارجي حتى يكون المصداق الخارجي للخبر تأويلاً له، بل امر خارجي مخصوص، نسبته الى الكلام نسبة الممثل الى المثل و لباطن الى الظاهر.) ۱۲

پیش از آن نیز آورده است:

(وتأويل القرآن هو المأخذ الذي يأخذ منه معارفه.) ۱۳

در این وصف، سه عبارت به کار رفته، حقیقت، واقعیت، عینیت ...

(آنه الحقيقة الواقعية... من الامور العينية...)

بنا بر این تأویل، از دیدگاه علامه بزرگوار، دارای حقیقتی است جدا از عالم ذهن، زیرا آنچه در اذهان وجود دارد، مفاهیمی بیش نیستند، و مفاهیم نمی توانند منشأ چیزی قرار گیرند، زیرا خود از حقایق واقعی نشأت گرفته اند و انتزاعاتی از حقایق بیش نیستند.

و چون تأویل قرآن، بطن آن را تشکیل می دهد، که بطن منشأ ظاهر است، و آنچه نمود می کند، پرتوی از حقایق نهفته است، لذا بطن و تأویل قرآن، حقیقت قرآن را تشکیل می دهد، که ظواهر الفاظ و عبارات از آن نشأت گرفته است، همانند روح در کالبد انسان. این همه آوازه ها از وی بود.

وسه عبارت فوق، هریک، قید احترازی است:

آن جا که گفته است: واقعیت، نفی اوهام می کند.

آن جا که گفته است: حقیقت، تا گمان نرود، تنها از امور اعتباری است.

آن جا که گفته است: عینیت، خواسته تا نفی ذهنیت کند، تا گمان نرود که از قبیل مفاهیم است تا جایگاه آن ذهن باشد!

پس مقصود از عینیت، عینیت مصداقی نیست - که در کلام ابن تیمیه آمده است - بلکه تنها بیرون از ذهن بودن، مقصود است. لذا در تفسیر آیه ۵۹ سوره نساء می گوید:

(والتأويل هو المصلحة الواقعية التي ينشأ منها الحكم ثم تترتب على العمل). ١٤  
واین نقطه جدایی بین دونظریه است. ابن تیمیه، عینیت مصداقیته دانسته است و علامه، عینیت خارج الذهن.

پس تأویل از دیدگاه علامه، واقعیتی است که حقیقت عینی دارد، مقصود از حقیقت عینی، آن است که یک امر ذهنی نیست، تا از قبیل معانی و مفاهیم باشد، بلکه حقیقتی است که سرمنشأ تمامی احکام و تکالیف و آداب و مواعظ قرآن قرار گرفته و تعالیم و حکمت قرآن، از آن نشأت گرفته است. علامه در توضیح مطلب فوق، سه نمود، ارائه داده است:

١. تأویل القرآن، هو المأخذ الذي يأخذ منه معارفه. ١٥

تأویل قرآن، حقیقتی است که سرمنشأ معارف قرآن گردیده است.

٢. نسبت به الی الکلام، نسبة الممثل الی المثل... ١٦

رابطه تأویل با آن کلام، رابطه مورد مثال، با مثالی است که آورده شده است.

٣. ... والباطن الی الظاهر... ١٧

همان رابطه ای که میان باطن - حقیقه الشئ - و ظاهر - نقش و کالبد - وجود دارد.

اینک شرح این سه فراز، با رعایت عکس ترتیب:

١. نسبة الباطن الی الظاهر

تأویل قرآن، حقیقتی است نهفته، در پس پرده الفاظ و معانی.

وجود باطنی، درمقابل وجود ظاهری، اصطلاحی است که نمود وجود حقیقی و ثابت چیزی را درمقابل وجود ظاهری و ناپایدار آن می رساند.

علامه برای قرآن، وجودی دیگر، جز وجود لفظی و کتبی قائل می باشد، که حقیقت واقعی قرآن بدو بسته است، و آن همانند روح در کالبد است. وهم او است که در شب قدر یک جا بر پیغمبر اکرم(ص) نازل گردیده است.

در ذیل آیه (٢: ١٨٥): (شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن... ) می نویسد:

قرآن، دارای حقیقتی دیگر است، جز آنچه ما درک می کنیم، که عاری از تجزیه و تفصیل می باشد:

(كتاب أحكام آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير) هود/ ٢

احکام، دراین جا، درمقابل تفصیل است. قرآن دراصل، دارای وحدتی کامل بوده، تفصیلی که درآن مشاهده می شود، پس از آن عارض آن شده است.

درسوره اعراف آیه ٥٢ و سوره یونس آیه ٣٩ نیز بدان اشاره شده که سوره سوره شدن و آیه آیه شدن قرآن و نزول تدریجی آن بدین صورت که دیده می شود، امری است عارضی. کتاب، دارای حقیقتی است جدا از تفصیل و اجزاء. و آن حقیقت بلند پایه، در جایگاهی بس محفوظ، از دسترس ناپاکان بدور است.

(بل هو قرآن مجید. فی لوح محفوظ) بروج/ ٢٢-٢١

(فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون) واقعه/ ٨٠

واین، همان (کتاب مبین) است، که لباس (عربیت) بر آن پوشانده شده است.  
(حم). والکتاب المبین. إنا جعلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون. وانه فی امّ الكتاب لدينا لعلی حکیم)  
زخرف / ۱- ۴

بنا بر این، آراسته شدن قرآن به لباس عربیت و تجزیه و تفصیل در اندام آن، چیزی است جدا  
از حقیقت و اصل قرآن، که در جایگاه بلند خود، همچنان استقرار دارد.  
در این زمینه می نویسد:

(انّ هناك کتاباً مبیناً، عرض علیه جعله مقرواً عربياً وأنما البس لباس القراءة والعربیة، ليعقله الناس.  
والآ، فانه - وهو فی ام الكتاب - عند الله علیّ لا یصعد الیه العقول، حکیم لا یوجد فیہ فصل و فصل ...  
فالکتاب المبین - فی الآیة - هو اصل القرآن العربیّ ال مبین ... وللقرآن موقع هو فی الكتاب  
المکنون وان التنزیل حصل بعده ... وهو الذی عبّر عنه بامّ الكتاب وباللوح المحفوظ ... فالکتاب  
المبین الذی اصل القرآن، وحکمه الخالی عن التفصیل، امر وراء هذا المنزل وأنما هذا بمنزلة اللباس  
لذاک ...)

سپس می نویسد:

(انّ هذا المعنی، اعنی: کون القرآن فی مرتبة التنزیل بالنسبة الی الكتاب المبین - ونحن نسّمیہ  
بحقیقة الكتاب - بمنزلة اللباس من المتلبس، وبمنزلة المثل من الحقیقة، وبمنزلة المثل من الغرض  
المقصود بالکلام.) ۱۸

## ۲. نسبة الممثل الی المثل

برای روشن شدن تفاوت میان آن حقیقت بلند پایه، و این ظاهر آراسته، کافی است تفاوتی را که  
میان مثل آورده شده در کلام، و هدف بلندی که مقصود اصلی کلام است، ملاحظه کنید:  
در این زمینه می نویسد:

(القرآن، فی مرتبة التنزیل، بالنسبة الی الكتاب المبین - الذی هو حقیقة الكتاب - بمنزلة اللباس من  
المتلبس، وبمنزلة المثل من الحقیقة، وبمنزلة المثل من الغرض المقصود بالکلام... ) ۱۹  
مثل، که در کلام آورده می شود، برای روشن شدن مقصود می باشد، زیرا (المثال یوضّح المقال)  
مثال آوردن، مطلب را بهتر آشکار می سازد. مثال برای تقریب به اذهان است، هر چه مثال دقیق تر  
باشد، مطلب بهتر روشن می گردد، زیرا شنونده با تصویری که از مثال در ذهن خود می آورد  
و مقایسه ای که میان آن و مطلب گوینده انجام می دهد، زودتر به مقصود وی پی می برد.  
از همین رو قرآن کریم از این شیوه به خوبی استفاده کرده است و برای تقریب مطالب، از مثال  
آوردن، چه کوچک باشد چه بزرگ، دریغ نورزیده است:

(انّ الله لا یستحیی أن یضرب مثلاً بموضة فما فوقها... ) (بقره / ۲۶)، (وتلك الامثال نضربها للناس  
لعلهم یتفکرون) (حشر / ۲۱)، (ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون) (ابراهیم / ۲۵)  
مثلاً در سوره عنکبوت آیه ۴۱ آورده است:

(مثل الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)

وضع و حال کسانی که خود را وابسته دیگران قرار داده، خدا را منظور نداشته اند، به حالت عنکبوت تشبیه کرده است که به خانه و آشیانه ای پناه می برد که درمقابل تندبادها و گزند حوادث، هرگز مقاومتی ندارد. همین گونه است موقعیت پناه بردگان به غیرخدا، به سست ترین جایگ اهها پناه برده اند.

این مثال، به خوبی سست بودن جایگاه چنین افرادی را، روشن می سازد.

ییا در سوره رعد آیه ۱۴ می خوانیم:

(لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دَعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)

کسانی که روی به سوی غیرخدا آورده اند، به گمان خود پی جوی حقیقت اند، ولی به خواسته خود هرگز دست نمی یابند. زیرا آنان مانند کسی هستند که هر دو دست خود را (هرآنچه در توان دارد) دراز کرده، تا از آب حقیقت جرعه ای به دهان خویش برد، ولی هرگز دستان او به آب نمی رسد... وهمچنان درحسرت واندوه؛ در التهاب و تشنگی باقی می ماند... زیرا راه را به گمراهی پیموده، به سر منزل مقصود نمی رسد.

مثال در قرآن فراوان است، ۲۰ که در تثبیت مطالب و آگاهی ذهنها، نقشی فراتر از برهان را ایفاء می کند. واین بهترین شیوه های خطابی کلام است که در قرآن به کار رفته است:

در کلام عرب نیز مثال فراوان است و نقش کاملی را در ایفای مقصود و روشن شدن ابعاد مسأله عهده دار است.

مثلاً: (فِي الصَّيْفِ ضَيَّعَتِ اللَّبَنُ.)

در اصل، سخن شوهر پیر و ثروتمند زنی می باشد که از وی طلاق گرفته، و به جوان فقیری شوهر کرده است، در زمستان سردی این زوج جوان به مقدار شیری نیازمند شدند. شوهر به زن گفت: ممکن است از شوهر سابق خود قدری شیر تقاضا کنی.

زن، نزد شوهر سابق رفته، درخواست شیر نمود. چون طلاق وی در فصل تابستان همان سال واقع شده بود، به وی گفت:

(فِي الصَّيْفِ ضَيَّعَتِ اللَّبَنُ.)

در تابستان، شیرمورد درخواست را از دست دادی.

این مثل درمورد کسی گفته می شود، که درموقع کاری، فرصت مناسب را از دست داده، در غیرموضع، چاره اندیشی کند. در این زمینه می گوید:

آنچه عبارت این مثل - بالمطابقه - دلالت دارد، گرچه برمورد، انطباق ندارد، ولی با این حال، حکایتی از آن دارد، زیرا حال و وضع مورد مثال را روشن می کند و حالت ناکامی و افسردگی طرف را نمودار می سازد. همچنین است امر تأویل، در همه آیات قرآن.

امر و نهی و بیانات قرآنی، هیچ یک بیانگر کامل آن حقیقت نیستند، گرچه آن حقیقت از گوشه و کنار این بیانات جلوه گر است و خودنمایی می کند. ۲۱  
(فنسبۃ التأویل الی ذی التأویل نسبة المعنی الی صورته الی یظهر بها، والحقیقة المتمثلة الی مثالها  
الذی تتمثل به... ) ۲۲

۳. هو المأخذ الذی يأخذ منه معارفه

تأویل، همان حقیقتی است که تمامی معارف قرآن، از آن سرچشمه گرفته است.  
علامه طباطبایی می نویسد:

هرکس در آیات قرآن تدبّر نماید، به ناچار درمی یابد که این قرآن نازل شده تدریجی بر پیغمبر اکرم(ص) بر آن حقیقت تکیه دارد. حقیقتی که فراتر از آن است که اذهان عامیانه آن را درک کند، یا دستهای آلوده - به خواسته های نفسانی - آن را لمس نماید. (لایمسه الا المطهرون )  
(وان تلك الحقیقة انزلت علی النبی(ص) انزالاً، فعلمه الله بذلك حقیقة ماعناه بكتابه.) ۲۳  
آن حقیقت، یک جا بر پیغمبر فرود آمد، و آنچه را مقصود غایی و مطلب نهایی قرآن بود، همه را  
جملگی در آن شب - لیلة القدر - به او آموخت.  
وآن، همان روح شریعت و جان کلام بود، که یک جا بر او فاش ساخت.

چکیده سخن

تأویل هرآیه، حقیقت خارجییه ای است، که مدلول آیه به شمار نمی رود، گرچه به گونه ای از آن حکایت دارد. همان گونه که یک مثال بر مورد خود، دلالت مطابقی ندارد، گرچه حال و وضع آن را آشکار می سازد.

(كذلك أمر التأویل، فالحقیقة الخارجیة الّتی توجب تشریع حکم من الاحکام أو بیان معرفة من المعارف الالهیة او وقوع حادثه هی مضمون قصة من القصص القرآنیة، وان لم تكن امراً يدلّ علیه بالمطابقة نفس الأمر والنهی أو البیان أو الواقعة الكذائیة، الا ان الحكم أو البیان او الحادثه، لما كان کلّ منها ینتشی منها و یظهر منها، فهو أثرها الحاکی لها بنحو من الحکایة والاشارة...) ۲۴  
تأویل، آن حقیقت خارجییه ای است، که موجب گردیده تا حکمی تشریع گردد یا معرفتی بیان شود یا حادثه ای بازگو گردد. که آن حقیقت چیزی نیست که بیانهای قرآن، به روشنی بر آن دلالت کند، جز آن که هریک از بیانات قرآن از آن نشأت گرفته و ظهور یافته است و نیز اثری از آن است که به گونه ای از آن حکایت دارد و بدان اشارت می نماید.

در توضیح مطلب بالا می نویسد:

کسی که آب می خواهد و دستور (اسقنی) می دهد، این دستور از نهاد طبیعت او برخاسته که جوای کمال است. و این حقیقت خارجی (طبیعت جوای کمال) همان است که ایجاب می کند تا انسان در حفظ وجود و بقاء خویش بکوشد. وهم او است که ایجاب می کند تا به جای آنچه از بدن تحلیل رفته تدارک نماید، غذای مناسب را تقاضا کند، سیراب شدن را درخواست دارد و در نتیجه: دستور فراهم نمودن آشامیدنی را صادر نماید.

(فتأويل قوله: اسقنى، هو ماعليه الطبيعه الخارجيه الانسانيه، من اقتضاء الكمال، فى وجوده و بقائه.)

۲۵

پس تأويل و بازگشت دستور فراهم نمودن آب، به طبيعت کمال جوى انساني است که اين دستور، از آن حقيقت، حکايت دارد و بدان واقعيّت اشارت مى نمايد... .

توضيحي روشن تر:

در تفسير سوره كهف، ذيل آيه ۸۲ (ذلک تأويل مالم تسطع عليه صبراً) مى نويسد:

(التأويل فى عرف القرآن، هى: الحقيقه التى يتضمّنها الشئ و يؤول اليه و يبتنى عليها. كتأويل الرؤيا، وهو تعبيرها، و تأويل الحكم، وهو: ملاكه... و تأويل الفعل، وهو: مصلحته و غايته الحقيقه، و تأويل الواقعه، و هو: علّتها الواقعيه وهكذا... ) ۲۶

شايد بهترين توضيح، براى درک مقصود ايشان از (تأويل) همين عبارت باشد...

... تأويل هر چيزى، مايه و اساس آن چيز است، که از آن برخاسته و بدان بازگشت مى کند و پايه و هدف آن را تشکيل مى دهد.

مثلاً: تأويل رؤيا، همان تعبير آن است که انجام مى شود.

و تأويل حکم (احکام شرعيه، تکليفي و وضعي) همان ملاک و مقتضى تشريع آن حکم است، زيرا احکام شرعيه، تابع مصالح و ملاکات واقعيه هستند، که همان ملاکات، موجب تشريع آن احکام گردیده است، چه وضعي و چه تکليفي... از اين رو گفته اند: (الاحکام الشرعيه أُلّطاف فى الأحکام العقليّه)

و تأويل فعل (هرعمل و کارى که انجام شده يا مى شود) مصلحت و هدف آن است، زيرا عاقل، کارى انجام نمى دهد، مگر آنکه مصلحت و انگيزه داشته باشد و هدفى را دنبال کند.

و تأويل واقعه (هرحادثه اى که پديد شود) علت و سببى دارد که در به وجود آمدن آن دست داشته است و همان علت به وجود آورنده تأويل آن حادثه مى باشد.

پس تأويل هرچيزى - در چهارچوب وجودى آن - همان مايه و پايه آن چيز است که هدف وجودى و غايت اصلى آن را تشکيل مى دهد...

نقد يك پندار

يکي از اساتيد محترم، در رساله اى که پيرامون مباني و روشهاى تفسير نگاشته، نظريه علامه طباطبائي را درباره (تأويل) مطرح کرده و تنها به ترجمه واژه به واژه آن قناعت ورزيده است و بدون هيچ گونه تفسير و توضيحي، به نقد نظريه ابن تيميه پرداخته، سپس افزوده است:

(جای بسی تعجب است که برخی تأويل از دیدگاه ابن تيميه را با تأويل از دیدگاه علامه طباطبائي، يکسان دانسته، علامه را مؤيد نظريه ابن تيميه شمرده اند. ۲۷ و تصور کرده اند که تأويل قرآن به معنای وجود عيني حقايق قرآن در (لوح محفوظ) و (کتاب مکنون) و (امّ الكتاب) امرى موهوم و بی فايده است.

اما در برابر این گونه افراد باید گفت که تعبیر مذکور در قرآن حاکی از واقعیت‌های عینی است، و تفسیر آنها به (علم الهی) منافاتی با واقعیت‌های عینی این تعبیرها ندارد. و ذکر بی فایده بودن وجود تأویلی قرآن، ناشی از بی توجهی این عده به اصل (علیت) است، و الا در هر م وردی می توان، با فرض وجود معلول، خود را از علت مستغنی دانست و ذکر آن را بی فایده شمرد. (۲۸) این یک پندار نارواست، زیرا نظریه علامه، اصلاح شده نظریه ابن تیمیه است. چنانکه خود علامه تصریح فرموده:

(آنه وان اصاب فی بعض کلامه، لکنه اخطأ فی بعضه الآخر... ) (۲۹)

ایشان عینیت و عمومیت را که در کلام ابن تیمیه آمده است، پذیرفته اند، ولی تاویل دانستن هرامر خارجی را که مرتبط با کلام باشد، خطا گرفته اند و تاویل را، همان ملاکات و مصالح واقعیّه و علل و اسباب طبیعی دانسته اند.

و آنچه در (التمهید) آورده ایم، اشکالی است بر فرضیه دو وجودی بودن قرآن، که گفته می شود وجود ظاهری و شکلی آن، در الفاظ و عبارات است و وجود تأویلی و حقیقی آن در (لوح محفوظ) و (کتاب مکنون) و (امّ الكتاب) .

نویسنده محترم، فایده وجود تأویلی قرآن را در پس پرده غیب، در سببیت آن فرض کرده و با مسأله اصل علیّت مرتبط ساخته است.

باید گفت: این گونه دفاع را، علامه بزرگوار خود نمی پسندد، زیرا افعال صادره از باری تعالی، معلول اراده حقّ تعالی است و ملاکات و مصالح واقعیّه، اسباب داعیه به شمار می روند و تعبیر به علّت در این جا کاملاً نارواست.

و همان گونه که نویسنده محترم اشاره فرموده، مقصود از لوح محفوظ و جز آن، علم ازلی حق تعالی می باشد، که هیچ گاه علم، علیّت ندارد... علم از صفات ذات است، و اراده از صفات فعل... .

افزون بر این، خواهیم گفت که آنچه در لوح محفوظ و کتاب مکنون و امّ الكتاب، بدان اشاره شده، همین قرآن است که جایگاه بلندی دارد و پیوسته در علم ازلی الهی، محفوظ و محروس بودن آن رقم یافته است: (انّا نحن الذّکر و انّا له لحافظون. و انّه فی امّ الكتاب لدینا ل علی حکیم... ) تصور آن که قرآنی دیگر، که به منزله روح این قرآن است، در آن جایگاه مصون مانده است... تنها تصویری بیش نیست.

آیات شامل واژه تاویل

علامه درباره موارد و استعمال لفظ تاویل در قرآن، که (۱۷ بار در ۱۵ آیه و در ۷ سوره) ۳۰ آمده است، می نویسد:

(ولم يستعمل القرآن لفظ التاویل فی الموارد الّتی استعملها، الاّ فی هذا المعنی). (۳۱)

تاویل در همه موارد در همین معنی که یادآور شدیم استعمال شده است.

اینک شرح برخی از آیاتی که لفظ تاویل در آنها به کاررفته است، از دیدگاه علامه آورده می شود:

۱. درباره آیه ۳۵ سوره اعراف:



(ولقد جنناهم بكتاب فصلناه على علم هدى و رحمة لقوم يؤمنون. هل ينظرون إلا تأويله يوم يأتي تأويله يقول الذين نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق) می نویسد:

ضمیر در (یوم یأتی تأویله) به تمامی کتاب برمی گردد، زیرا (تأویل) در اصطلاح قرآن، همان حقیقتی است که برآن تکیه کرده است، خواه حکم باشد یا خبر یا هر چیز دیگری، همان گونه که ظاهر بر باطن و مثال بر ممثّل تکیه دارد.

ومعنی (هل ينظرون الا تأويله) آن است که: انتظار چه می کشند، جز حقیقتی را که مایه وانگیزه قرآن قرار گرفته بوده و اکنون با چشم خود به روشنی آن را می بینند... ۳۲

۲. آیه ۳۹ سوره یونس:

(بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله)

آنان تکذیب نمودند چیزی را که نتوانسته بودند فراگیرند. پس نادانی آنان انگیزه تکذیبشان گردید، زیرا پیش از آن بود که تأویل آن را دریابند و حقیقت آشکار آن را در روز قیامت، به ناچار خواهند دید، روزی که پرده ها به کنار می رود و سراسر حقایق بر ملا خواهد گردید.

علامه ذیل این آیه می نویسد:

(فحملهم الجهل على التکذیب بها، ولما یأتهم اليوم الذی یظهر لهم فیہ تأویلها وحقیقه امرها، ظهوراً یضطرهم على الاتیان والتصدیق بها. وهو يوم القیامه الذی یکشف لهم فیہ الغطاء عن وجه الحقایق بواقعيتها.) ۳۳

(لقد كنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک عطاءک فبصرک اليوم حدید) (ق / ۲۲)

البته مقصود از مشاهده، در این دو آیه (اعراف ۳۵ و یونس ۳۹) لمس حقیقتی است که پیش تر انکار کرده بودند. علامه می افزاید:

(وبالجملة کل ما یظهر حقیقته يوم القیامه من انباء النبوة و اخبارها.) ۳۴

(هرآنچه در دعوت انبیاء یادآور شده بود، در آن روز به حقیقت آن پی می برند). و این دریافتهای حقایق در آن روز، با دریافتهای این جهان تفاوت دارد:

علامه می نویسد:

(فان امثال قوله تعالی: (لقد كنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک عطاءک فبصرک اليوم حدید)، تدل على ان مشاهدۀ وقوع ما اخبر به الكتاب و انبأ به الأنبياء، يوم القیامه، من غیر سنخ المشاهدۀ الحسیه التي نعدها فی الدنیا. كما ان نفس وقوعها والنظام الحاکم فیها غیر مألوفه فی نشأتنا هذه.) ۳۵

پرده برگرفتن از چشمها در آن روز و تیزبین شدن در آن هنگام، می رساند که دیدن اموری که شرایع الهی و پیامبران، از آن خبر داده اند، به گونه دیگری جز مشاهده حسی است که با آن خو گرفته ایم، همچنان که انجامیدن خبرها و تحقق یافتن آنها، و نظام حاکم در آن روز، جز آن چیزی است که در این نشأه با آن آشنا هستیم.

خلاصه آن که مقصود دریافت حقایق در آن روز به گونه دیگر است، واز سنخ دریافتهای این نشأه نمی باشد.

۳. ذیل آیه ۳۵ سوره اسراء:

(واوفوا الکیل اذا کلتم و زونا بالقسطاس المستقیم. ذلک خیر وأحسن تأویلاً)

می نویسد:

ظاهر آیه آن است که: تأویل یک امر خارجی واثر عینی است، که بر فعل خارجی آنان مترتب می گردد. زیرا تأویل امری خارجی است که مآل و مرجع یک امر خارجی دیگر قرار می گیرد و این سخن در تفسیر آیه پذیرفته نیست.

تأویل ایفاء کیل و اقامه وزن، همانا مصلحتی است که براین دو مترتب می شود، وآن استقامت امر جامعه است، زیرا مصالح واقعی مترتب بر احکام تکلیفی، از امور عینی نیستند. ۳۶

ولی در ذیل آیه - در جای خود - آن را پذیرفته اند. ۳۷

۴. درباره آیه ۷۸ سوره کهف:

(سأنبؤک بتأویل مالک تستطع علیه صبراً)

می نویسد:

(مقصود از تأویل دراین آیه، صورت دیگری است غیرازآن صورت که موسی، ازکارهای انجام شده، دریافت کرده بود.

موسی، از (خرق سفینه)، (آخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئاً امرأ / ۷۱) چنین دریافت کرده بود. آیا در کشتی رخنه ایجاد کردی، تا سرنشینان آن را غرق دریاسازی؟ کاری بس نکوهیده انجام داده ای!

ولی خضر، صورت دیگر آن را نشان داد:

(أما السفینه فکانت لمساکین یعملون فی البحر فأردت أن اعیبها وکان من ورائهم ملک یأخذ کلّ سفینه غصباً)

کشتی از بینوایانی بود که در دریا مشغول کار بودند، خواستم آن را معیوب سازم، تا پادشاه ستمکاری که به دنبال آنان بود، وهرکشتی سالم را غاصبانه دراختیار خود قرار می داد، ازآن صرف نظر کند.

پس خدمتی بود که نسبت به آنان انجام دادم، قصد زیان رساندن در کار نبود.

موسی(ع)، درباره کشتن پسر، چنین دریافت کرده بود:

(أقتلت نفساً زکیّةً بغير نفس لقد جئت شیئاً نکراً)

طفل بی گناهی را کشتی. کاری بس ناگوار انجام دادی.

خضر، صورت دیگر کار را به وی ارائه می دهد:

(وأما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا أن یرهقهما طغیاناً و کفرأ فأردنا أن یبدلهما ربّهما خیراً منه

زکاءً و اقرب رحماً)

کهف / ۸۰ - ۸۱

طفل، موجودی ناخار بود، در بزرگی امکان داشت پدر و مادر خویش را به ستوه آورد و به تباهی بکشاند. خواستیم تا خداوند بهتر از آن و مهربان تر از آن را به آنان عطا فرماید.

همچنین موسی(ع) درباره برپاداشتن دیوار چنین تصور می کرد:

(لوشئت لاتخذت علیه اجراً) کهف/ ۷۷

درمقابل پذیرایی نکردن اهل آبادی، بهتر بود برای برپاداشتن دیوار، مزدی دریافت کنی! وگرنه، به کاری سفیهانه می ماند!

خضر، وجه آن را بیان داشت:

(وإما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة وکان تحتہ کنزلهما وکان ابوها صالحاً فاراد ربک أن

یبلغا اشدھما و یتخرجا کنزھما رحمۃ من ربک) کهف/ ۸۲

درزیر دیوار گنجی نهفته بود که از آن دو یتیم بود و پدر نیکوکاری داشتند، پروردگارت خواست تا آن گنج محفوظ بماند و به دست آن دو یتیم بیرون آورده شود.)

علامه در پایان می نویسد:

(پس آنچه مقصود از تأویل، در این آیات می باشد، بازگشت هرچیزی به صورت واقعی و عنوان اصلی

خویش است، مانند برگشت زدن به تأدیب، و رگ زدن به درمان... ۳۸

جالب توجه آن که استاد و راهنمای موسی، در مقام توجیه کارهای انجام شده، از خود شروع کرده و به خدا منتهی گردیده است:

۱. نخست درباره خرق سفینه گوید:

(فأردت أن اعیبها وکان وراءهم ملک يأخذ کل سفینة غصباً)

خواستیم! تا آن را آسیب رسانم تا از گزند طاغوت در امان باشد.

۲. سپس درباره قتل پسر گوید:

(فخشینا أن یرھقھما...)

(فأردنا أن یبدلھما ربھما خیراً منه...)

بیم آن داشتیم که بر پدر و مادر چیره گردد...

خواستیم تا خداوند، بهتر از آن را، به آنان عطا فرماید...

او در این جا تنها از خود سخن نگفته، با عنوان جمع سخن رانده است.

۳. درپایان، تنها از خدا گزارش کرده، درباره دیوار چنین گوید:

(فاراد ربک أن یبلغا اشدھما و یتخرجا کنزھما رحمۃ من ربک...)

واز خود سلب مسؤولیت می کند و می گوید:

(وما فعلتہ عن امری...)

از پیش خود نکرده ام... .

او با این تغییر روش درگفتار، خواسته تا موسی را، بر چگونگی رازهای جهان، آگاه سازد و اشارتی

باشد به مصلحتهای حاکم بر نظام آفرینش، که همگی بر وفق خواست و اراده پروردگار صورت می گیرد.

واین همان سنّت الهی است که در نظام خلقت جریان دارد. (ولن تجد لسنة الله تبديلاً) (فتح/ ۲۳)  
۵. سوره یوسف آیه ۱۰۰:

(ورفع ابويه على العرش و خروا له سجداً وقال يا ابت هذا تأويل رؤياي من قبل قد جعلها ربي حقاً)  
علامه در ذیل این آیه می نویسد:

(گرچه تأویل در این آیه به معنای رجوع است، ولی از قبیل رجوع مثال به ممثل که از آن انتزاع شده، می باشد.

وهمچنین است تأویل درباره خواب عزیز و نیز دو زندانی همراه یوسف و دیگر آیات این سوره، تأویل در تمامی این موارد، همان است که در خواب، صورتی از واقعیت به او ارائه می شود، که حکم مثال را دارد، و از حقیقتی پنهان در زیر این صورت پیدا حکایت دارد.) ۳۹  
علامه در پایان نتیجه گرفته، می نویسد:

(اولاً، تأویل به این معنی، تنها در آیات متشابهه نیست و همه قرآن را شامل است.

ثانیاً، تأویل، از قبیل مفاهیم (معانی ذهنیه) نیست، تا مدلول الفاظ و عبارات بوده باشد، بلکه از قبیل امور خارجی است که عینیت دارد.) ۴۰

البته مقصود از عینیت، مصداق خارجی نیست، بلکه واقعیتی است که هدف از کلام را تشکیل می دهد، که تحقق عینی دارد و اعتبار محض یا وهم تنها نیست.

تأویل از دیدگاه دیگر مفسران

از دیدگاه سایر مفسرین، تأویل متشابهات، همان معنای توجیه کردن را می دهد؛ یعنی گردانیدن گفتار یا رفتار متشابه، به آن سوی دیگر که وجه حقیقی و اصلی آن قرار دارد. که بدین وسیله، دفع شبهه می گردد.

درمقابل تفسیر، که تنها پرده ابهام را از چهره کلام برمی دارد، تا وجه (صورت) معنی که پوشیده بود، هویدا گردد و ظهور یابد.

دومین معنی تأویل، درمقابل تنزیل قرار دارد، که در اصطلاح به آن (بطن) در مقابل (ظهر) گفته می شود.

تأویل به این معنی، برای تمامی آیات قرآن وجود دارد و آن همان برداشتهای کلی و همه جانبه است که از موارد ویژه استفاده می شود. و همین برداشتهای کلی است که قرآن را برای همیشه زنده و جاوید نگاه داشته است.

سومین معنی، تعبیر رؤیا است، که در سوره یوسف بارها در این معنی به کار رفته است. این معانی سه گانه تأویل را همان گونه که پیش تر گذشت، علامه، تمامی آنها را در معنی برگزیده خود، مندرج می داند.

اکنون چرا دیدگاه علامه مورد قبول دیگران (مشهور) نیست؟

برخی گفته اند: تأویل، آن گونه که علامه تفسیر کرده است، تأویلی در مصطلح اهل تفسیر است، زیرا تأویل متشابهات - در اصطلاح - نوعی تفسیر است که علاوه بر رفع ابهام، دفع شبهه نیز می کند.

وقرآن مجید نیز، معنایی جزاین، قصد نکرده است؛ زیرا اهل زیغ به دنبال آیات متشابه هستند، تا آن را طبق خواسته خود، تأویل برند، یعنی تفسیر کنند.

آیا جز این معنی، معنای دیگری برای آیه هست؟!

آیا می توان، تأویل در این آیه را یک حقیقت عینی خارجی دانست؟!

آیا اهل زیغ به دنبال آن حقیقت واقعی هستند؟!

همچنین تأویل به معنای بطن قرآن، آیا چیزی جز معنای گسترده تر و فراتر از مورد نزول آیه است؟!

ظاهر آیه، چون ناظر به مورد نزول است، جنبه خصوصی دارد، ولی با الغاء خصوصیات، معنایی گسترده تر و قابل انطباق بر موارد همانند، پیدا می کند که این الغاء خصوصیات همان ارجاع دادن کلام است به مفهوم عام و همگانی که مقصود اصلی کلام است، و همچنین ضامن بقاء و تداوم ق رآن نیز می باشد.

کوتاه سخن آن که نه تأویل متشابه، و نه تأویل به معنای بطن آیه، هیچ یک از محدوده تفسیر (نوعی تفسیر) بیرون نیستند و نمی توان آن را به معنای حقیقت عینی یا واقعیت خارجی پذیرفت و هرگونه تأویلی، اگر مستند به دلیل نباشد، قابل قبول نیست.

#### بررسی آیات

آیاتی که ضمن مقال، مورد استناد علامه قرار گرفته است، هریک معنی و تفسیری - از نظر مشهور - دارد، جدا از آنچه علامه تفسیر نموده است:

لفظ تأویل، در قرآن، ۱۷ بار، در ۱۶ آیه، در ۷ سوره به کار رفته است.

علامه فرموده است، در تمامی این موارد، مقصود حقیقت عینی خارجی است.

(آه لیس من قبیل المفاهیم المدلول بالألفاظ، بل هی من الامور العینیة المتعالیة من أن یحیط بها شبکات الألفاظ... لم یستعمل القرآن لفظ التأویل فی الموارد الّتی استعملها الا فی هذا المعنی... )

۴۱

ولی آیا واقعیت چنین است؟

با بررسی یک به یک آیات، پاسخ این سؤال روشن می گردد:

\* سوره یوسف

در این سوره ۸ بار، لفظ تأویل به کار رفته، لذا اولویت تقدم را برده است.

- آیه ۶:

(و کذلک یجتبیک ربّک و یعلمک من تأویل الأحادیث)

در این آیه، مسأله تعلیم و تعلّم که از سنخ آموختن است مطرح شده، از این رو تأویل از امور آموختنی است.

مقصود از (تأویل الأحادیث) همان اصطلاح (فقه الحدیث) است، که دریافت کنه مطلب و رسیدن به حقیقت مراد است.

شیخ ابوجعفر طوسی می گوید:

(وتأویل الحدیث: فقهه الذی هو حکمه، لآنه اظهار ما یؤول الیه أمره ممّا یعتمد علیه و فائده. ۴۲)  
تأویل الحدیث، همان فقه الحدیث است، یعنی حکم وارد در آن را به دست آوردن؛ زیرا در این استنباط، آنچه مقصود نهایی بوده آشکار می گردد که هدف و فایده حدیث همان بوده است.

بنا بر این معنی آیه چنین خواهد بود:

خداوند، تو را برمی گزیند و توانایی می دهد، تا معانی گفتارها را به خوبی درک کنی. کنایه از فهم صحیح است تا در استنباط معانی اشتباه نرود که تعبیر رؤیا قسمتی از آن به شمار می آید.

علامه می نویسد:

(رؤیا از مقوله حدیث نفس است که در خواب مجسم گردد، همان گونه که حدیث نفس در

گفتار منعکس می گردد.) ۴۳

- آیه ۲۱:

(و کذلک مکّنّا لیوسف فی الأرض ولنعلّمه من تأویل الأحادیث)

تفسیر آیه، همانند تفسیر آیه شش است.

- آیه ۳۶ و ۳۷:

دو زندانی همراه یوسف، تعبیر خواب خود را از وی خواسته، گفتند:

(نبئنا بتأویله إنا نراک من المحسنین)

یوسف در پاسخ آنها گفت:

(لایأتیکما طعام ترزقانه الاّ نبأتکما بتأویله قبل أن یأتیکما ذلکما ممّا علّمنی ربّی)

در این دو آیه، درخواست و اجابت، بر مسأله تأویل رؤیا است. آن دو، تعبیر خواب خود را خواسته، و

یوسف وعده اجابت می دهد. تعبیر خواب، چیزی جز تفسیر و حلّ رموز وارده در رؤیا نیست، لذا

تقاضای خود را با عنوان (نبئنا...) مطرح کرده اند و یوسف نیز وعده خود را با همان عن وان

(نبأتکما...) ارائه کرده و نیز افزوده است: (ذلکما ممّا علّمنی ربّی).

نبأ، خبر است. اخبار به تأویل، گزارش تأویل است، آن گونه که خدا به وی آموخته است. تمامی این

مراتب، از مقوله علم و آگاهی حکایت دارد.

- آیه ۴۴ و ۴۵:

عزیز مصر درخواست کرد تا کسانی، خواب او را تعبیر کنند.

(یا ایّها الملأأفتونی فی رؤیای ان کنتم للرؤیا تعبرون)

در جواب او گفتند:

(أضغاث أحلام وما نحن بتأویل الأحلام بعالمین)

خواب تو خیالات نفسانی است، تعبیری برای آن یاد نداریم.

ییکی از دو زندانی که نجات یافته بود، گفت:

(أنا انبؤکم بتأویله فارسلون. یوسف ایتها الصدیق أفتنا...)

تعبیر این خواب را، من می توانم برای شما فراهم سازم. مرا بفرستید نزد کسی که می دانم تعبیر آن را می داند. آن گاه به حضور یوسف شتافته، از وی درخواست کرد تا گزارش تأویل - تعبیر خواب - را بیان دارد...

در این دوآیه، مانند دوآیه قبل، تأویل رؤیا، چیزی جز گزارشی از تعبیر خواب نیست.

- آیه ۱۰۰:

هنگامی که برادران یوسف، درمقابل وی سر تعظیم فرود آوردند، یوسف به پدرخویش گفت:

(یا أبت هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربّی حقاً...)

شیخ ابوجعفر طوسی، در تفسیر این آیه می نویسد:

(هذا تفسیر رؤیای من قبل وما تؤول الیه، وهو ما ذکره فی أوّل السّوره: انّی رأیت أحد عشر کوباً...)

۴۴(

ابوعلی طبرسی گوید:

(هذا تفسیر رؤیای او تصدیق رؤیای الّتی رأیها.) ۴۵

آنچه امروز می بینم، تحقق آن چیزی است که در آن روز در خواب دیدم.

- آیه ۱۰۱:

(ربّ قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تأویل الأحادیث)

این آیه نیز همانند آیه شماره ۶ و ۲۱ است.

نتیجه آن که موارد هشت گانه ای که لفظ تأویل، در این سوره به کار رفته است، هیچ یک به معنای حقیقت عینی خارجی نمی تواند باشد، بلکه همگی از قبیل مفاهیم و از مقوله معانی هستند.

آری در آیه شماره ۳۷: (لایأتیکما طعام ترزقانه الاّ نبأتکما بتأویله قبل أن یأتیکما...) علامه ترجیح می دهد که ضمیر (تأویله) به (طعام) باز گردد.

یعنی شما را به حقیقت این طعام و آنچه بدان بازگشت می کند، آگاه سازم تا نشانه ای بر گفته هایم درباره توحید باشد؛ نظیر گفته عیسی مسیح(ع):

(وأنبؤکم بماتأکلون وما تدّخرون فی بیوتکم انّ فی ذلک لآیه لکم ان کنتم مؤمنین)

آل عمران / ۴۹

علامه در باره این آیه فرموده است:

(بازگشتن ضمیر به آنچه در خواب دیده اند، بعید می نماید و برخلاف سیاق لفظی کلام است.) ۴۶  
همچنین در آیات وارده در سوره یوسف، که تأویل به معنای تعبیر رؤیا به کار رفته، تمامی آنها را به معنای ارجاع به اصل و حقیقت عینی که صورتهای ارائه شده در خواب، اشارتی به آنها است، گرفته

است؛ بویژه این سخن یوسف را: (هذا تأویل رؤیای من قبل...)

علامه می نویسد:

(فرجوع ما رآه من الرؤيا الى سجود ابويه واخوته له، وان كان رجوعاً، لكنّه من قبيل رجوع المثل الى الممثل... وكذا سائر الموارد... فقد استعمل التأويل في جميع هذه الموارد، فيما يرجع اليه الرؤيا من الحوادث. وهو الذي كان يراه النَّائم فيما يناسبه من الصّورة وال مثال) ٤٧  
ولی، خبر دادن و آموزش تأویل (به معنای تعبیر رؤیا) چیزی جدا از مشاهده و لمس حقایق عینی است!

\* سوره آل عمران آیه ٧

(فأما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله وما يعلم تأويله الا الله و الراسخون في العلم)  
پیش از این گفته شد: کج دلان، در پی آیات متشابه اند، تا آن را طبق خواسته خود تفسیر و معنی کنند و در پی حقیقت نهفته در پس پرده ظاهر نیستند.  
و نیز تأویلی را که خداوند می داند، از مقوله دانستنیها است، نه از حقایق عینی خارجی...

\* سوره نساء آیه ٥٩

(يا أيها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولى الأمر منكم فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير و أحسن تأويلاً)  
شیخ ابوجعفر طوسی از قتاده و سدی وابن زید در توضیح احسن تأویلاً، نقل کرده است: (احمد عاقبه) واز مجاهد: (احسن جزاء) ٤٨

پرواضح است که در فرمانبرداری از خدا و رسول و رهبران شایسته و رجوع نمودن به آنان در موارد اختلاف، بهترین حسن عاقبت و نیک فرجامی فراهم است.

ولی علامه، تأویل در این آیه را به معنای: مصالح واقعی دانسته است. ٤٩

برخی نیز تأویل را در این آیه، به معنای تفسیر و تبیین گرفته اند:

اینان، در قرآن با مسائلی برخورد کرده، آن را نفهمیده و مورد انکار و تکذیب قرار داده اند. در صورتی که می بایست به پیامبر(ص) رجوع کرده و تفسیر و تبیین آن را از وی بخواهند. از این رو در تکذیب آنچه درک نکرده اند، شتاب ورزیده اند، زیرا هنوز تفسیر و تبیین آن از جانب پیامبر(ص) به آنان نرسیده است.

یعنی اگر درنگ می کردند، تا تفسیر آن را پیامبر(ص) برایشان بازگو کند، شاید دچار این نگرانی و انکار بی جا نمی گردیدند.

طبرسی، در این زمینه از امام جعفر صادق(ع) روایت می کند:

(انّ الله خصّ هذه الامّة بأيتين من كتابه: أن لا يقولوا الا ما يعلمون. وأن لا يردّوا ما لا يعلمون.

ثمّ قرأ: (ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب أن لا يقولوا على الله الا الحقّ) (اعراف / ١٦٩) و قرأ: (بل كذبوا

بمالم يحيطوا بعلمه و لما يأتهم تأويله... ) (يونس / ٣٩)

طبرسی گوید:



از همین جاست که مولی امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: (الناس اعداء ماجهلوا) و نیز این سخن ایشان (قیمه کل امرء ما یحسنه) به آیه: (فأعرض عمن تولى عن ذكرنا ولم يرد الا الحياة الدنيا ذلك مبلغهم من العلم) (نجم/ ۲۹) نظر دارد.

\* سوره اعراف آیه ۵۴ - ۵۳

(ولقد جنّاهم بكتاب فصلناه على علم هدى و رحمة لقوم يؤمنون. هل ينظرون الا تأويله يوم يأتي تأويله يقول الذين نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا أو نردّ فنعمل غيرالذى كنّا نعمل قد خسروا أنفسهم و ضلّ عنهم ما كانوا يفترون)

شیخ ابوجعفر طوسی درباره این آیه می نویسد:

(قوله: (هل ينظرون) معناه: هل ينتظرون. والتأويل، معناه: ما يؤول اليه حال الشئ وقيل: عاقبته من الجزاء به. وقال ابوعلی الجبائی: تأويله، ما وعدوا به من البعث والنشور والحساب والعقاب). ۵۰  
علامه می نویسد:

(کلّ ما يظهر حقيقته يوم القيامة من انباء النبوة واخبارها... ۵۱)

بنا بر این، ترجمه آیه چنین می شود:

اینان انتظار چه می کشند؟ جز آن که ببینند، عاقبت و سرانجام قرآن و آنچه به آنان گفته شده است (از قبیل وعد و وعید و حساب و پاداش و کیفر اعمال... ) به کجا منتهی می گردد؟ آن روز فرا خواهد رسید و آنچه را به دست فراموشی سپرده بودند، با چشم باز خواهند دید و به آن خواه ند رسید.

طبرسی - در تفسیر يوم يأتي تأويله - گوید:

(أى يوم يأتي عاقبته ما وعدوا به). ۵۲

\* سوره یونس آیه ۳۹

(بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأويله كذلك کذب الذین من قبلهم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین)

اینان، چون پیام قرآن را به درستی دریافت نکرده بودند، یعنی آن را به طور کامل درک ننموده بودند، از این جهت آن را همانند پیشینیان خود، مورد تکذیب قرار دادند، ولی آنچه را که به آن نرسیده اند، خواهند رسید.

شیخ ابوجعفر طوسی می نویسد:

(قوله: ولما یأتهم تأويله، معناه: ما يؤول أمره اليه وهو عاقبته. ومعناه: متأوله من الثواب والعقاب). ۵۳  
پس آمدن تأویل، کنایه از رسیدن هنگامی است که عاقبت آنچه را که باور نداشته اند، ببینند. لذا مقصود از تأویل که مصدر است، متأول - اسم مفعول آن - می باشد؛ یعنی: آنچه بدان بازگشت می شود که همان ثواب و عقاب مترتب بر تکالیف وارده در شریعت است.

شیخ طبرسی می نویسد:

ای لم یأتهم بعد حقیقه ما وعد فی الكتاب ممّا یؤول الیه امرهم من العقوبه. ( ۵۴ )  
(ولتعرّفنهم فی لحن القول) (محمد / ۳۰)

ولی علامه در تفسیر سوره یونس، تأویل دراین آیه را از قبیل معانی ندانسته و می نویسد:  
(المراد بالتأویل فی عرف القرآن، هو الحقیقه الّتی یعتمد علیها معنی من المعانی، من حکم أو معرفه  
أو قصه او غیرذلک، من الحقائق الواقعیّه، من غیرأن یكون من قبیل المعنی... ) ( ۵۵ )

\* سوره اسراء آیه ۳۵

(واوفوا الکیل اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و أحسن تأویلاً)

دراین آیه پر روشن است که مقصود از تأویل، عاقبت کار است.

علامه - خود - دراین باره می فرماید:

(وکونهما (وفاء الکیل و استقامه الوزن) أحسن تأویلاً، لما فیهما من رعايه الرشد والاستقامه فی تقدیر

معایش الناس... ) ( ۵۶ )

زیرا در داد و ستد، اگر عدالت رعایت گردد، زندگی رشد بهتری پیدا می کند و هرکس به اندازه حق  
خویش بهره مند می گردد.

\* سوره کهف آیه ۷۸ و ۸۲

(سأنبؤک بتأویل مالم تستطع علیه صبراً... )

(ذلک تأویل مالم تستطع علیه صبراً... )

آن گاه که موسی، برکارهای خضر خرده گرفت، خضر بدو گفت:

(اکنون تو را برآنچه نتوانستی شکبیا باشی، آگاه می سازم... )

سپس در پایان گفتار خود گفت:

(این بود، تفسیر و توضیح آنچه نتوانستی برآن شکبیا باشی... )

پس تأویل دراین دوآیه، چیزی از قبیل آگاهی و تفسیر و توضیح است؛ زیرا عبارت (نبأ) را به کار  
برده، سپس به گفته های خود، اشاره کرده و آن را تأویل دانسته است.

آیاتی در زمینه دو وجودی بودن قرآن

علامه - چنانچه اشارت رفت - قرآن را دارای دو وجود ظاهری و حقیقی می داند که در پس پرده

الفاظ و معانی، حقیقتی والاتر نهفته است و در جایگاه بلند خود از هرگونه تجزیه و تفصیل عاری است.

محکم واستوار بوده، سپس در قالب الفاظ و عبارات، آیه آیه و سوره سوره جلوه گر شده است.

(... والکتاب المبین. انا جعلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون. وانه فی امّ الکتاب لدینا لعلی حکیم)

زخرف / ۲-۴

واژه مبین به معنای آشکار است که اشاره به شفافیت آن حقیقت بسیط دارد که در (امّ الکتاب) (نهاد اصلی خویش) بلند مرتبه و استوار است. سپس لباس عربیت بر تن آراسته، و از جایگاه خود فرود آمده است، تا با مردم در گفت و گو نشیند تا آن را درک کنند.

(... بل هو قرآن مجید. فی لوح محفوظ) بروج/ ۲۱-۲۲

بل هو: او قرآنی است - اشاره به حقیقت واصل قرآن - ارجمند که در لوح محفوظ جای دارد...

(... انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون. لایمسه الا المطهرون) واقعه/ ۸۰

انه - اشاره به همان حقیقت والا - در جایگاهی قرار دارد، که در آن بر روی بیگانگان بسته است. جز پاکان، به آن دسترسی ندارند.

(... کتاب حکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر) هود/ ۲

... کتابی است که از حالت احکام (بسیط و سر بسته) به حالت تفصیل (دارای جزء و ترکیب)

گراییده است. ۵۷

#### امّ الکتاب

امّ الکتاب، در عرف قرآن، همان لوح محفوظ است که عبارت از علم ازلی الهی می باشد. شیخ الطائفه در تفسیر سوره زخرف می نویسد:

(وآنه، یعنی القرآن، فی امّ الکتاب لدینا، یعنی اللوح المحفوظ الذی کتب الله فیہ مایکون الی یوم القیامه... ) ۵۸

طبرسی، افزوده است:

(والقرآن ثبت عند الله فی اللوح المحفوظ، کما قال: بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ... ) ۵۹

ابوالفتوح رازی نیز امّ الکتاب را، لوح محفوظ دانسته است. ۶۰

فخر رازی می افزاید:

(بنابراین، اوصافی که در این آیه آمده، همگی اوصاف لوح محفوظ شمرده می شود.

اولین صفت، امّ الکتاب است؛ زیرا (امّ) در لغت به معنی اصل و اساس هر چیز است. پس قرآن در آن جا ثبت و ضبط گردیده است.

دومین صفت، لدینا (نزد ما) که این قرب مکانی، جنبه تشریفی دارد.

سومین صفت، علیاً (بلند مرتبه) بالاتر از آن است که گزند آفات بدو برسد.

چهارمین صفت، حکیماً (استوار) با بیانی بسیار رسا و محتوایی بس متین.)

آن گاه می نویسد:

(برخی این صفات را صفات قرآن گرفته اند... ) ۶۱

علامه طباطبایی در ذیل آیه (یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب) (رعد/ ۳۹) حدیثی از امام

صادق (ع) آورده، می نویسد:

(انّ الله يقدم ما يشاء و يؤخر ما يشاء ويمحو ما يشاء و يثبت ما يشاء، وعنده امّ الكتاب... قال: كل امر يريده الله، فهو في علمه قبل أن يضعه، وليس يبدو له الاّ وقد كان في علمه، انّ الله لا يبدو له من جهل... ٦٢)

لوح محفوظ

شيخ مفيد گوید:

(اللوح كتاب الله تعالى، كتب فيه ما يكون الى يوم القيامة... ٦٣)

لوح كتاب خداوندی است که هر آنچه باید شود، در آن نبشته است.

در سوره (ق) آیه ٤ می خوانیم:

(قد علمنا ما تنقص الأرض منهم وعندنا كتاب حفيظ)

فخر رازی، در ذیل آیه: (ألّم تعلم أن الله يعلم ما في السماء والأرض إنّ ذلك في كتاب إنّ ذلك على

الله يسير) (حج / ٧٠) از ابومسلم اصفهانی آورده است:

(ان معنى الكتاب، الحفظ والضبط والشّد. يقال: كتبت المزايدة اذا خرزتها فحفظت بذلك ما فيها.

ومعنى الكتاب بين الناس: حفظ ما يتعاملون به. فالمراد من قوله: (انّ ذلك في كتاب) أنّه محفوظ

عنده... ٦٤)

وی در تفسیر سوره ق آیه ٤ می نویسد:

(معنى قوله تعالى: (و عندنا كتاب حفيظ) هو انه تعالى عالم بتفاصيل الأشياء...)

سپس می افزاید:

(این یک گونه تشبیه است، زیرا این عبارت را کسی می گوید که به آنچه در کتابی آمده است، به

تفصیل آگاه باشد... ٦٥)

پس لوح محفوظ، کنایه از علم الهی است به آنچه باید و شاید و در جهان هستی فراهم آید و هرگز

رخنه ای در این علم رخ ندهد، که به طور کامل و با دقت ثبت شده است.

کتاب مکنون

کتاب مکنون، کتاب علم جامع و ازلی الهی است.

مکنون از (کنّ یکنّ کنّا) اذا ستر الشئ وکان مستوراً... گرفته می شود، یعنی از دید دیگران پنهان

نمود.

طبرسی، در تفسیر سوره واقعه آیه ٨٠ می نویسد:

(فی کتاب مکنون، ای مستور من خلقه عندالله وهو اللوح المحفوظ... ٦٦)

قرآن، دارای مقام و منزلتی والا می باشد، نزد ما عزیز و گرامی است، این عظمت و ارجمندی برای

قرآن، پیوسته در علم ازلی پروردگار ثبت و ضبط بوده است، از این رو همواره از گزند حوادث، مصون

و محفوظ خواهد بود.

علامه می فرماید:

انه کریم علی الله، عزیز عنده، محمود الصفات، بذال نفاع للناس، لما فيه من اصول المعارف التي فيها سعادة الدنيا و الآخرة، في كتاب مكنون: محفوظ مصون عن التغيير والتبديل، وهو اللوح المحفوظ، كما قال الله تعالى (بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ) ٦٧  
سيد قطب می نویسد:

(... (انه لقرآن كريم). كريم بمصدره وكريم بذاته وكريم باتجاهاته، في كتاب مكنون مصون، و تفسيره ذلك في قوله تعالى بعدها: (لايمسه الا المطهرون) فقد زعم المشركون ان الشياطين تنزلت به، فهذا نفى هذا الزعم، فالشيطان لايمس هذا الكتاب المكنون في علم الله و حفظه، انما تنزل به الملائكة المطهرون، ولذلك قال بعدها: (تنزيل من رب العالمين) اي لاتنزيل من الشياطين (...). ٦٨

### احكام و تفصيل

(كتاب احكمت آياته ثم فصلت) هود/ ٢

مقصود از احكام و تفصيل، اتقان و تبیین است، یعنی در فراهم شدن آن، کمال دقت رعایت شده است و در تبیین و بیان تفصیل آن (معارف واحكام) نظم و ترتیب، مورد عنایت قرار گرفته است. زمخشری می نویسد:

(... احكمت آياته: نظمت نظماً رصيناً محكماً لايقع فيه نقص و لاخلل، كالبناء المحكم المرصف، وعن قتادة: احكمت من الباطل، ثم فصلت، كما تفصل القلائد بالفرايد، من دلائل التوحيد والاحكام والمواعظ والقصص...)  
آن گاه افزوده است:

(ثم) در این جا، معنی (تراخی - تأخیر در انجام) نمی دهد، بلکه تأخر از لحاظ وضع و حال را می رساند؛ یعنی: این حالت تفصیلی، پس از حالت احكام، در آن لحاظ شده، چنانکه گفته می شود: (فلان كريم الأصل ثم كريم الفعل)؛ او در اصل والاگهر بوده سپس کردار والا انجام داده است. ٦٩  
سید قطب گوید:

(... احكمت آياته. فجاءت قوية البناء، دقيقة الدلالة، كل كلمة فيها وكل عبارة مقصودة وكل معنى فيها وكل توجيه مطلوب، وكل ايماءة و كل اشارة ذات هدف معلوم، متناسقة لاختلاف بينها و لاتضارب، ومنسقة ذات نظام واحد.

ثم فصلت. فهي مقسمة وفق اغراضها، مبنية وفق موضوعاتها وكل منها له حيز بمقدار ما تقتضيه، أما من أحكمها ومن فصلها على هذا النحو الدقيق، فهو الله سبحانه، وليس هو الرسول: (من لدن حكيم خبير) يحكم الكتاب عن حكمة و يفصله عن خبرة... ٧٠

\* بخشهایی از این مقاله پیش از این در یکی از فصلنامه ها به چاپ رسیده است و اینک با افزودن چند بخش و بازنگری از سوی نویسنده محترم عرضه می شود.

١. صفار قمی، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی / ١٩٥.

٢. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ٦ / ٣٥٠، حدیث ٥ و ٦.

۳. رجوع کنید به وسائل الشیعة، ۵۱ / ۶.
۴. همان.
۵. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۷۲۷ / ۲.
۶. رساله اکلیل که در تفسیر متشابه و تأویل نوشته است و در مجموعه ثانیه رسائل وی به چاپ رسیده است. صفحه ۱۷ - ۱۸.
۷. رجوع شود به تفسیر سوره اخلاص نوشته ابن تیمیه صفحه ۱۰۳. و تفسیر المنار ۱۹۵ / ۳.
۸. تفسیر المنار، ۱۷۲ / ۳.
۹. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۴۵ / ۳.
۱۰. همان، ۴۸ / ۳.
۱۱. همان، ۴۹ / ۳.
۱۲. همان، ۴۶ / ۳.
۱۳. همان، ۲۱ / ۳.
۱۴. همان، ۴۲۸ / ۴.
۱۵. همان، ۲۱ / ۳.
۱۶. همان، ۴۶ / ۳.
۱۷. همان، .
۱۸. همان، ۱۴ / ۲ - ۱۶.
۱۹. همان، ۱۶ / ۲.
۲۰. رجوع کنید به آیاتی از قبیل: (کالتی نقضت غزلها من بعد قوه أنکاثاً) نجل / ۹۲ و (کمثل الکلک ان تحمل علیه یلهث أو تترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا) (اعراف / ۱۷۶) و (ومثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بمالایسمع الا دعاء و نداء) (بقره / ۱۷۱)
۲۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۵۲ / ۳ - ۵۳.
۲۲. همان، ۲۵ / ۳.
۲۳. همان، ۱۶ / ۲.
۲۴. همان، ۵۳ / ۳.
۲۵. همان.
۲۶. همان، ۳۷۶ / ۱۳.
۲۷. بنگرید به: التمهید فی علوم القرآن، محمدهادی معرفت، ۳ / ۳۱، ۳۴.
۲۸. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی و روشهای تفسیری قرآن، ۸۷.
۲۹. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۴۸ / ۳.
۳۰. سوره آل عمران / ۷. نساء / ۹۴. اعراف / ۵۳. یونس / ۳۹. یوسف / ۶ و ۲۱ و ۲۶ و ۳۷ و ۴۴ و ۴۵ و ۱۰۰ و ۱۰۱. اسراء / ۳۵. کهف / ۷۸ و ۸۲. تفسیر المنار، ۱۷۲ / ۳ - ۱۷۴).
۳۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۴۹ / ۳.

۳۲. همان، ۸ / ۱۳۷.
۳۳. همان، ۱۰ / ۶۷.
۳۴. همان، ۳ / ۲۳ - ۲۴.
۳۵. همان، ۳ / ۲۶ - ۲۷.
۳۶. همان، ۳ / ۲۳.
۳۷. همان، ۱۳ / ۹۶.
۳۸. همان، ۳ / ۲۳ - ۲۴.
۳۹. همان، ۳ / ۲۴ - ۲۵.
۴۰. همان، ۳ / ۲۵.
۴۱. همان، ۳ / ۴۹.
۴۲. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ۶ / ۹۸.
۴۳. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۱۱ / ۸۵.
۴۴. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، ۶ / ۱۹۸.
۴۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۵ / ۲۶۵.
۴۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۱۱ / ۱۸۸ - ۱۸۹.
۴۷. همان، ۳ / ۲۴ - ۲۵.
۴۸. شیخ طوسی، تبيان، ۳ / ۲۳۷.
۴۹. طباطبایی، المیزان، ۴ / ۴۲۸.
۵۰. شیخ طوسی، تبيان، ۴ / ۴۱۹ - ۴۲۰.
۵۱. طباطبایی، المیزان، ۳ / ۲۲ . و نیز ر . ک، ۸ / ۱۳۷.
۵۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۴ / ۴۲۶.
۵۳. شیخ طوسی، تبيان، ۵ / ۳۸۰.
۵۴. طبرسی، مجمع البیان، ۵ / ۱۱۰.
۵۵. طباطبایی، المیزان، ۱۰ / ۶۶.
۵۶. همان، ۱۳ / ۹۶.
۵۷. در صفحه ۲۲ گذشت. رجوع شود به : المیزان ۲ / ۱۴ - ۱۶ و ۳ / ۲۵ - ۵۵.
۵۸. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، ۹ / ۱۷۹.
۵۹. طبرسی، مجمع البیان، ۹ / ۳۹.
۶۰. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان، ۱۰ / ۷۴.
۶۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۲۷ / ۱۹۴.
۶۲. طباطبایی، المیزان، ۱۱ / ۴۲۰.
۶۳. شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ۲۹.

۶۴. تفسیر کبیر ۲۳ / ۶۶. مزادۃ: آنچه در آن زاد و توشه و سفر می نهند، انبان، چمدان. خرزہ: بیخ آن را با نخ یا گرہ یا دگمہ محکم کند.
۶۵. تفسیر کبیر ۲۸ / ۱۵۲.
۶۶. مجمع البیان، ۹ / ۲۲۶.
۶۷. المیزان، ۱۹ / ۱۵۶.
۶۸. فی ظلال القرآن ۲۷ / ۱۴۲ - ۱۴۳، و ۷ / ۷۰۶ - ۷۰۷.
۶۹. زمخشری، الکشاف، ۲ / ۳۷۷.
۷۰. سید قطب، فی ظلال القرآن، ۱۲ / ۲۱ و ۴ / ۵۰۷.